

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسه قبل عرض شد جریان اصل در عدم الزام به احرام از میقات معارضه می کند با جریان اصل در الغاء خصوصیت بدین معنا که مسئله عدم وجوب احرام از میقات ملازم و مساوی است با جواز احرام از محاذاة میقات با بیانی که ذکر کردیم. این مسئله معارض است با احتمال تقیّد روایت و حکم به خود ذوالحلیفه که در این صورت با جواز احرام از میقات منافات پیدا می کند، وقتی که در روایت «من اقام شهراً بالمدينة» هست «ثم بداله أن يحجّ من غير طريق ذي الحليفة» در این صورت حضرت می فرمایند: يخرج من المدينة قدر ستة اميال، این نفس «ذوالحلیفه» و «من اقام بالمدينة»، در مدینه بودن خودش یک قید است و احتمال جدی عقلایی است که این تقیّد در این جا مورد نظر شارع باشد و الا چرا سایر مواقیت را ذکر نکردند؟ چون در سایر مواقیت هم مسئله به همین کیفیت است، ممکن است که در این جا صحبت شود که سایر مواقیت شاید مسکونی نبوده و فقط یک منزلی بوده است، جایی بوده است، به اصطلاح محلی بوده است برای صرف عبور، ولی منزلگاه نبوده است، ده نبوده است، قریه نبوده، شهر نبوده از میان اینها ذوالحلیفه در کنار مدینه قرار گرفته است. فلذا جای سؤال در ذی الحلیفه می تواند موجّه باشد.

پاسخ این است که نه! در بعضی از مواقیت مانند یلملم و امثال ذلک محل عمران و اسکان بوده و در آن جا مردم اسکان داشتند، البته نه به اندازه مدینه ولی علی کل حال، صحبت در این است که اگر نظر شارع بر محاذاة با میقات است دیگر دلیلی ندارد که شارع فقط ذوالحلیفه را بیان کند به طور عام باید بگوید.

این وظیفه شارع است ما خودمان را اگر جای شارع بگذاریم و در مقام تشریح یا پایین تر در مقام ابلاغ تشریح، بنا بر این که ائمه علیهم السلام جنبه ابلاغی داشتند و جنبه تشریحی مختص به رسول الله بوده است ولی هر دوی اینها یکی است و تفاوت نمی کند. توضیحش را بنده در کتاب افق وحی آورده ام که این که می گویند بعد از رسول خدا انقطاع وحی شده است منظور چیست؟ در حالتی که ما می بینیم که ائمه علیهم السلام از همان مبدأ و منبع و ینوع اخبار می دهند نه این که در کتابی یا «دفتین» نوشته باشد و بروند نگاه کنند و از آن جا مطالب را در بیاورند، چطور این که خیلی ها بر این کیفیت مسئله را بیان می کنند.

در این صورت وقتی امام علیه السلام در مقام تشریح و ابلاغ آن است و قطعاً نظر امام بر جواز و کفایت احرام از محاذاة است چه دلیلی دارد که فقط ذوالحلیفه را بیان کند؟ هیچ کجای دیگر راجع به مواقیت دیگر چنین مسئله ای را نداریم، روایات را هم خوانده ایم و انشاء الله هم اگر نیازی باشد در این زمینه در تتمه، سایر روایاتی که مربوط به این مطلب است عرض می شود.

صحبت در این جا این است که جواز اجرای اصل در وجوب احرام از میقات با احتمال تقیید شارع در کفایت به محاذاة به ذوالحلیفه در تعارض است، قاعده آن چیست؟ طبق قاعده و مقتضا در این جا می گویند که باید اجرای اصل در عدم تقیید بشود، اجرای اصل بر عدم الغاء خصوصیت شود، شما وقتی که خصوصیت را الغاء کردید؛ یعنی شارع نسبت به محاذاة با میقات در ذوالحلیفه نظری ندارد، بلکه نسبت به همه مواقیت، محاذاتشان را با جریان اصل عدم الزام شارع از میقات غلبه می دهد و کفایت احرام از محاذاة را در این جا اثبات می کند.

البته حالا یک احتمال مثبتیتی در این جا هست که در طی صحبت عرض می کنم، احتمال مثبتیت خیلی ضعیفی در این جا می آید، این مسئله موجه است زیرا نفس خصوصیت ذوالحلیفه و محاذی بودن ذوالحلیفه «تکلیف زائد و مشقّه زائده و مسئله صعبة» پس ما می توانیم به واسطه اجرای اصل، این خصوصیت را در این جا الغاء کنیم و محاذی با خصوص میقات ذوالحلیفه را از این جا برداریم. پس بنابراین این خصوصیت در اینجا برداشته شد وقتی که خصوصیت در این جا برداشته شد این محاذات با مواقیت کفایتش در اینجا اثبات می شود.

حالا به این که بعضی ها ممکن است بگویند: در اینجا ممکن است جنبه مثبتیت بیاید، کاری نداریم فعلاً بر مشی و مرام قوم به همان کیفیت جلو می آییم - چون مثبتیت در مورد دیگرش هم پیدا می شود - این مسئله اشکال ندارد اما صحبت در این است که به همان دلیلی که شما الغاء خصوصیت می کنید در ذوالحلیفه و به خاطر رفع تکلیف زائد و رفع مشقت زائده، جریان جواز احرام را از محاذی با ذوالحلیفه تسری می دهید به سایر مواقیت، به همین دلیل و به نفس این دلیل، ما در این جا اجرای برائت می کنیم نسبت به مشقتی که برای حاج در محاذاة با میقات پیدا می شود. شک می کنیم که... چون در آن موقع که مسئله محاذات نبود، این که امام علیه السلام محاذات با میقات را در ذوالحلیفه می فرمایند آیا در این جا خصوص محاذاة با میقات شرط است یا این که نه! محاذاة با میقات هم «عبارة عن احد المواقیت» یک میقات داریم نفس مواقیت ذوالحلیفه و یلملم و ذات عرق و امثال ذالک، یک میقات هم داریم محاذات با میقات، یک میقات داریم دویرة اهلها بین المیقات و بین الحرم یک میقات داریم در صورت نذر برای معتمر از منزل یا از آن جایی که نذر کرده است، یک میقات داریم «ادنی الحل» اینها مواقیت هستند، منتهی نه مواقیت خاصه، آن مواقیت خاصه همین مواقیتی هستند که رسول الله آنها را «وقتها» آنها جدا، اما صحبت در این است که وقتی که ما در این جا رفع وجوب احرام از میقات را در اینجا با جریان اصل می کنیم در مقابل این مسئله، یک اصل دیگر در آن جا وجود دارد که آن اصل عبارت است از رفع تکلیف زائدی که به واسطه الزام شارع، مکلفین را در محاذاة با میقات پیدا می شود و این تکلیف، «تکلیف شاق» است که شخص بیاید و از محاذاة با میقات احرام ببندد و برود یک مقداری راهش را

کج کند و بیاید از میقات احرام ببندد آن قدر خیلی صعوبتی ندارد چون مثل الان نبودند که ماشینها چهار یا پنج ساعت از مدینه به مکه می‌رسند، سابق کجاوه و دواب و امثال اینها بود، روزهای طولانی در تلبس به احرام، خیلی مشقت آن بیشتر از این چهار، پنج ساعت حرکت کردن بوده است.

اگر قرار بر زیاده تکلیف و مشقت در تکلیف و مسئله عسر و حرج و امثال ذلک است و به واسطه همین رفع تکلیف زائد نسبت به احرام از خود مواقیت جواز احرام از محاذاة در این جا اثبات می‌شود با اجرای اصل عدم تکلیف زائد چون احتمال دارد که آیا این که شارع بیان کرده است که از محاذاة با میقات «لعل» این که این به عنوان احدالمواقیت بوده است و این یک جنبه خصوصیتی داشته که شارع در اینجا تشریح کرده است.

حضرت در این جا بیان کردند می‌خواهی از آن جا برو حضرت فرمودند که باید از محاذاة با میقات احرام ببندی و لاغیر و در ادنی الحل باطل است یا در بین مسافت محاذاة و غیرمحاذاة باطل است بلکه فرمودند که وقتی از این جا نمی‌توانی، از محاذاة احرام ببند.

در این جا اصلی که مطرح است این است که اگر شک کنیم که آیا این کلام حضرت جنبه انحصار را دارد نسبت به محاذاة یا جنبه انحصار را اصل بر عدم الزام نسبت به تکلیف زائد است، عموماً می‌گوید که ما در این جا داریم به مقتضای آن عموماً به ضمیمه اصل برائت از تکلیف زائد ما در این جا می‌گوییم ادنی الحل جایز برای مُحرم است هر جا که شد بین محاذاة و بین ادنی الحل در هر جا که می‌تواند، بالاخره از این مکان واز این میقات شروع می‌شود و می‌رود به سمت مکه هر جا خواستی می‌توانی احرام ببندی، هر جا دیدی حالت مساعد است می‌توانی احرام ببندی و اشکالی در این جا نیست پس بنابراین این اصل دوم حکومت می‌کند بر آن اصل اول که وجوب احرام از مواقیت در آن جا ثابت می‌شود.

در اصل اول وجوب احرام از محاذات ثابت نمی‌شود جوازش ثابت می‌شد؛ یعنی اصل برائت می‌آید و به واسطه رفع تکلیف زائد، جواز احرام را نسبت به محاذاة با میقات اثبات می‌کند «لاَ أَرِيدُ مِنْ ذَلِكَ» و لکن با تأسیس اصل دوم که ما در اینجا کردیم که عبارت است از رفع تکلیف زائد نسبت به محاذاة با میقات و تحقق تکلیف شاق بر احرام از محاذاة، جواز احرام منْ أَىْ نَقْطَةٍ مِنْ نَقَاطِ بَقَاعِ الْأَرْضِ بَيْنَ مُحَاذَاةِ مِيقَاتِ تَا ادْنَى الْحَلِّ در این جا ثابت می‌شود از هر نقطه میقات گرفته یا از نقطه محاذاة با میقات تا خود ادنی الحل جوازش در این جا ثابت می‌شد شما در این جا دیگر نمی‌توانید مسئله را به این کیفیت مطرح کنید که ما در این جا روایت داریم و روایت تصریح به محاذاة با میقات دارد و تصریح در روایت جلوی اجرای اصل را در این جا می‌گیرد در حالی که در این جا حضرت می‌فرماید که «أَخْرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ سِتَّةَ أَمْيَالٍ فَأَحْرَمَ مِنْهَا» یعنی بعد از سته امیال. اگر در این جا به این نحوه امام علیه السلام و به این کیفیت فرمودند ما هم در این جا می‌توانیم بگوییم اگر شما در این جا تمسک به این مسئله می‌کنید برای محاذاة با میقات چطور در این جا تمسک به اصل می‌کنید و تسری

می‌دهید برای سایر محاذات‌های با مواقیت؟ در روایت که همه مواقیت در اینجا نیامده است! فقط در روایت ذکر میقات خاص آن هم ذوالحلیفه شده است پس چطور شما نسبت به سایر مواقیت تسری می‌دهید؟ می‌گویید اصل الغاء خصوصیت است می‌گوییم اگر اصل الغای خصوصیت است ما هم در آن جا می‌آییم اصل می‌گذاریم بر عدم تکلیف زائد و شاقّ و شک می‌کنیم در این جا که آیا الزام امام علیه السلام نسبت به آن محاذاة با میقات است یا نه؟ و اصل عدم الزام است. این اشکال اول و جدی نسبت به این مسئله.

اشکال دیگری که در این مطلب وارد می‌شود اشکال به خود روایت است این مسئله مهمی است. این را شما باید در نظر بگیرید و به واسطه قرائن و شواهد به دست می‌آورید که چرا امام علیه‌السلام در این جا مسئله مدینه را مطرح کرده است همان طوری که من عرض کردم در ذوالحلیفه مسئله با سایر مواقیت فرق می‌کند گرچه در یلملم می‌گویند در آن جا دهی است ولی کسی در یلملم نمی‌آید چند روز بماند. بلکه افراد می‌آیند و در مدینه می‌مانند برای زیارت رسول الله، زیارت ائمه بقیع، در زمان امام باقر علیه‌السلام دو تا از ائمه در آن جا مدفون بودند امام حسن علیه‌السلام و امام سجاد یا در زمان امام صادق سه تا بودند امام باقر هم در همان جا مدفون بودند می‌آمدند در این جا و می‌ماندند.

ولی در سایر موارد این وجود ندارد؛ یعنی فرض کنید که الان در جحفه جایی برای توقف وجود ندارد. بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال دو تا خانه در آن جا پیدا نمی‌شود، کسی زندگی نمی‌کند، بیابان برهوت است یا فرض کنید که وادی عقیق، یک وادی است، وادی که خانه ندارد، شهر نیست و امثال ذلک پس آن را که جنبه شهریت داشته و اقامت داشته همین مدینه و بعد هم مسجد شجره و ذوالحلیفه بوده است. حالا در یک همچین فضایی راوی می‌آید از حضرت سوال می‌کند که من در این جا یک ماه مانده‌ام این مسئله‌ای که امام علیه‌السلام در این جا فرمودند بر فرض بگوییم در این جا الغاء خصوصیت است که ذوالحلیفه در این جا است این که حضرت به این نحوه بیان کردند «من أقام بالمدينة شهراً» این را شما در این جا چه می‌کنید؟ این را شما دیگر در این جا نمی‌توانید بگویید الغاء خصوصیت است. آخر الغاء خصوصیت که آش شله قلمکار نیست که به هر خانه یک کاسه بدهید این حساب و کتاب دارد. در جایی که فهم عرفی و شمّ الحدیث، شمّ الفقاهه، فهم عرفی و سیره عقلانیه در سرد کلام در آن موارد اجازه الغاء خصوصیت به متکلم یا به مخاطب بدهد البته به مخاطب بیشتر، چون این مخاطب است که باید با کلام متکلم بلند شود برود و کار و تکلیف را انجام بدهد در آن مورد اینها از موارد اصول لفظیه خیلی مهم است که در این جا یکی از موارد اتفاقاً خیلی به درد می‌خورد که ما از نکات دقیق که در روایت آمده است چگونه می‌توانیم پی ببریم به فضایی که در آن فضا این حکم القاء و تشریح شده است و چه مقاصد و منظورهایی در پشت این تشریح بوده است.

وقتی که امام علیه‌السلام می‌فرماید: من أقام بالمدينة شهراً چرا فرمودند من أقام بالمدينة عشرین یوماً؟

من اقام این هم جزء الغای خصوصیت می آید یعنی هر قیدی که شما در روایت ببینید و هر کلامی که امام می فرماید با الغای خصوصیت آن را الغاء کنید. الغای خصوصیت یعنی چه؟ یعنی لغو دیگر، آقا چرا رودر بایستی می کنید یعنی این کلام امام بدون کلام، امام بیخود گفته است من اقام شهرا! باید بگویند کسی که از مدینه می خواهد برود ذوالحلیفه پشیمان می شود می خواهد از راه دیگری برود وقتی که شما اصل اولی را در مقام محاوره و مراوده و معاشرت بر قصد جدی و مراد جدی از تک تک کلمات و قیود که متکلم می آورد دارید چطور آن وقت در این جا من اقام بالمدينة شهرا؟ گیرم بر این که من اقام شهرا را بگویند الغای خصوصیت کرده است در این جا میقات میقات است دیگر فرقی نمی کند چه ذوالحلیفه باشد چه یلملم و امثال ذلک باشد در این جا امام مقصودش فقط ذوالحلیفه نبوده است بسیار خوب علی رؤسنا، علی عیوننا، ولی صحبت این که امام می فرماید من اقام بالمدينة شهرا این هم جزء الغای خصوصیت می آید، یعنی حضرت بیخود کرده است که گفته من اقام بالمدينة شهرا! اگر می گفت من اقام بالمدينة عشرين یوما کافی بود! من اقام بالمدينة عشرة ایام کافی بود! من اقام بالمدينة یوما واحدا کافی بود! من مرّ من المدينة الى ذوالحلیفه کافی بود! پس بنابراین این حرف امام در این جا چه مفهومی دارد؟ شما که دیگر همه را الغاء کردید! برای چه امام خودش را به زحمت می اندازد می فرماید من اقام بالمدينة شهرا این «شهرا» در این جا چیست؟

این شهراً علتش این است، اگر در نظر شما باشد در بحث وجوب قصر برای مسافر روایت در آن جا چیست؟ روایات را لابد دیده اید دیگر؟ این که در آن جا داریم کسی که می رود در یک شهری نیت ده روز می کند وقتی نیت می کند مؤظن به حساب می آید، مؤظن یعنی همشهری، ساکن البلد، حالا اگر کسی فرض کنید که قصد عشرة ایام کرد و بعد بدا له ان یخرج من البلد قبل عشرة ایام اگر یک نماز تمام خوانده باشد بایستی که ادامه بدهد و الا این یُعَدُّ مسافراً، و باید که مقصر باشد، در صلاة باید تقصیر کند حالا اگر فرض کنید که شخصی نیت توطن نداشت همین طوری گفت فعلاً صرف به این است که مسافرت کردیم حالا بیاییم نمازمان را هم چهار رکعت بخوانیم اصلاً صرفه ندارد اصلاً ما نیت نمی کنیم که نماز را تماماً اداء کنیم. بعضی افراد می آیند از من سوال می کنند که آقا ما اگر بخوایم ده روز بمانیم ولی نیت نکنیم... گفتم همین که می گویی می خواهم بمانم نیت است دیگر! می خواهد سر خدا را کلاه بگذارد! ده روز می مانیم ولی نیت نمی کنیم نیت ده روز نمی کنیم انگار این نیت در یک مقوله دیگر است خلاصه همین طوری می گوییم که طرف رفت سفر و برگشت و گفتند که چه عاید شما شد گفت هیچ فقط نمازمان را شکسته خواندیم هیچ گیرمان نیامد حالا یک کسی بلند شود و نماز را تمام بخواند این دیگر خیلی سرش کلاه رفته است! (مزاح)

علی کل حال، نیت ندارد و این نمازها را دو رکعت دو رکعت شکسته می خواند پنج روز گذشت شش روز ده روز گذشت دوازده روز هی یکی دو روز به سفرش اضافه می شود تا می رسد به سی روز از سی روز

که تجاوز کرد ولو یک صلاة باید دیگر صلاة را تمام بخواند حالا فهمیدیم چرا امام می فرمایند من أقام بالمدينة «شهر» این به آن جا برمی گردد، وقتی شخص سی روز یک جا ماند يُعدّ ساکنا و يعدّ مواطناً؛ یعنی کسی که یک ماه در این جا بماند می گویند که آمده و مانده است دیگر. ولی با ده روز ماندن کسی مواطن نمی شود. این شرعا مواطن به حساب می آید نه عرفا ولی کسی که یک ماه در یک جا بماند مردم او را ببینند در خیابان بروند و ببینند او را ببینند از نظر عرفی مردم به او می گویند مثل این که اینجا جا خوش کردی؟ نمی خواهی بروی؟ می گوید نه اتفاقا جای خوبی پیدا کردیم فعلا در درمان کم شده است و می خواهیم یک قدری بمانیم این طور نیست آقا؟ بهتر است آدم بلند شود برود جایی بماند دید بد نگذشت دو روز اضافه کند بعد کم کم یک ماه ... مرحوم آقا وقتی زمزمه رفتن به مشهدشان بود گفتند یک چند روزی می خواهیم - حالا ما خبر داشتیم که قضیه چیست - یک چند روزی می خواهیم به زیارت علی بن موسی الرضا برویم ... دوباره می آمدیم می دیدیم که بحار الانوار را دارند از توی کتابخانه در چمدان می گذارند! گفتم آقا جان این سفر چند روزه دوره بحار لازم دارد؟ یا سفر همیشگی است؟ خندیدند و گفتند: من گفتم چند روز، تعیین که نکردم! گفتم خیلی خوب برای سفر چند روز دوره بحار کشیدن این طرف و آن طرف ... بحار قطع رحلی دوازده جلدی بود که یک دوره آن را به ما دادند که خیلی مراجعه داشتیم بخصوص سابق گفتم سفر چند روزه که دیگر دوره بحار ندارد گفتند من که تعیین نکردم، چند روزی رفتند آنجا هر که به ایشان می گفت می گفتند حالا فعلاً اینجا هستیم داریم زیارت می کنیم. گفتم بابا دیگر تمام شد پیوسته رفقا می پرسیدند آقا کی برمی گردد می گفتم بابا دیگر تمام شد مسئله، تا این که چهل روز شد و بعد از چهل روز رفتند منزلی گرفتند و دیگر مشخص شد که قضیه به چه کیفیت است.

من قضیه مرحوم آقا را که در نظر می آورم یاد جریان میرزای شیرازی می افتم که ایشان بعد از شیخ انصاری مرجع شد و فحول درس و مجلس شیخ به مرجعیت ایشان حکم کردند. و بعد از مدتی در آن جا میرزا حبیب الله رشتی بود و آن هم حوزه درس خیلی قوی داشت میرزا حبیب الله رشتی خیلی مرد عالمی بود خودش می گفت و نقل می کرد این طرف و آن طرف که شیخ سه چیز داشت: یکی سیاست داشت که سیاست آن را به میرزا داد، دوم علم داشت که علمش را به من داد - چقدر خودش را قبول داشت! - و سوم تقوا داشت که تقوا را با خودش برد، خلاصه خیلی مرد عالمی بود یک مدتی گذشت و میرزای شیرازی دید شروع شد کم کم حرفهایی که تا بحال مانند سلام علیکم در کوچه و خیابان گرم و با صمیمیت بود، کم کم علیکم السلام و رحمه الله یک خرده غلیظ می شود و کم کم علیکم السلام و بعد حالا دیگر شاید تحاشی در برخورد هم باشد فهمید که خلاصه «رندان»، کار خودشان را کرده اند تا دید جریان به این جا دارد می رسد فلنگ را بست، فلنگ را بست و واقعا هم لابد مریض شده بود و از این مرضها خدا برای انسان گاهی می آورد.

بله! خدا رحمت کند مرحوم آقای گلپایگانی را ایشان یک دفعه مشهد مشرف شده بودند - البته من همان جا که بودم می شنیدم بعضی دارند می گویند که آقا کی «تشریف» آوردند!، می گفتند آقا کی تشریف آوردند! نمی گفتند آقا کی مشرف شدند، می گفتند دیروز تشریف آوردند! - ولی خود آقای گلپایگانی ایشان آدم خوبی بود و آدم با نیتی بود. من به درس های ایشان می رفتم و از آن صفا و کیفیت ایراد مطالب استفاده می کردم آدم خوش قلب و خوش نیتی بود و تا آن حدودی هم که تشخیص می داد صادق بود در مطالبش صدق داشت، صفا داشت و یک دفعه یک جریانی هم بین ما و ایشان اتفاق افتاد - ما که خیلی جسارت داریم - و ایشان خواستند ما را امر به معروف کنند ما هم که دیگر بی ادب و بی تربیت و گفتم خیلی متشکرم از این که بنده را نسبت به این ایراد و اشکال ملتفت کردید. یک دفعه رفته بودم پیش ایشان و سبیل من هم به این اندازه بود خیلی هم بلند نبود به این اندازه، لابد ایشان نمی خواستند بلندتر از این باشد و البته من به نظرم بلند نیامد مثل این که الان بلند نیست حالا شاید بعضی بگویند بلند است، بلند نبود، موقع رفتن دو یا سه نفر از تهران آمده بودند که بیایند وجوهات حساب کنند. یکی ریش داشت و دو تا ریش نداشتند، البته ریشش را تراشیده بودند نه این که ریش نداشته باشند. بعضی آقایان ریش ندارند و کوسه هستند، ولی آنها ریششان را تراشیده بودند، علی کل حال وجوهات است دیگر! وجوهات باید حساب شود! و پول چه ربطی به مو دارد؟! پول پول است! مو هم برای خودش مو است! باشد یا نباشد مسئله فرق می کند! از دو مقوله مختلف هستند! دو مقوله جدا هستند! یکی آمده بود پیش مرحوم آقا خواسته بود - در زمان شاه - وجوهات حساب کند ایشان فرمودند که خب از کجا به دست آورده ای؟ گفت فلان، گفتند این مال شما مشتبه است و بنده قبول نمی کنم، مبلغ هم خیلی زیاد بود، خیلی زیاد بود، یک دفعه گفت که آقا من رفتم در قم خدمت فلان آقا و این مطلب را نگفتمند، با این که من توضیح دادم و حتی حاضر شدند نیمی از آن را به من بازگردانند، ایشان فرمودند که آقا بنده این کتابها را نخوانده ام، آنچه که خوانده ام همین است که به شما می گویم اولاً این مال شما مشتبه است، شما ببرید به همان آقا بدهید، ثانیاً بنده از اینهایی نیستم که نصف و ثلث آن را به شما پس بدهم بروید پیش همان آقا... من عصبانی شدم صراحتاً گفتم آقا بلند شو برو بیرون!

چقدر فرق است بین افراد، چقدر چیزهایی ما دیدیم که دیگر نمی توانیم از یاد ببریم، نمی توانیم از یاد ببریم، وقتی که ما یک کتابی از مرحوم آقا می خواستیم به ایشان بدهیم - ایشان خدا رحمتشان کند در همین دهات اطراف قم بودند به سمت دلیجان که می رویم سمت چپ جای خوش و آب و هوایی بود نمی دانم کجا بود قبل از دلیجان در کوه های سمت چپ - ظهر بود ما رسیدیم آن جا موقعی که کتاب مرحوم آقا - رساله نوین بود - را دادیم وقتی که برمی گشتیم ایشان با صدای نحیفی گفتند من با شما یک کاری دارم، دو یا سه نفر بودیم آنها رفتند و من نشستم، گفتند این سبیل که شما دارید این سبیل بلند است و لایق یک طلبه نیست. من خیلی

خوشحال شدم و هیچ هم به من برنخورد و متأثر نشدم گفتم بله چشم البته خدمت شما عرض می‌کنم بنده این مقدار را بلند نمی‌دانم - البته ما خیلی رو داشتیم - من این مقدار را بلند نمی‌دانم و عرف هم بلند نمی‌داند ولی چشم از آن جایی که حضرتعالی سرور بنده هستید، بنده اطاعت می‌کنم و در اولین فرصت سبیل را کوتاه می‌کنم ولی شما هم اجازه بفرمایید بنده هم جسارت کنم خدمت حضرتعالی و حقی که به این جهت بر گردن بنده دارید را بتوانم ادا کنم و آن این که دو نفری که آمدند این جا اینها ریش نداشتند آیا حضرتعالی به آنها تذکر دادید که آنها ریششان را نزنند؟ تا این را گفتم این مرد سرش را انداخت پایین...، شما تذکر به من دادید بسیار خوب ما پذیرفتیم و با این که می‌دانم این زیادی به حساب نمی‌آید ولی سمعاً و طاعةً بسیار خب و این کار را هم کردم؛ یعنی داشتیم اصفهان می‌رفتیم اصفهان که رسیدیم منزل دوستان اول کاری که کردم گفتم آقا آن قیچی را بیاورید تا من به وعده خود وفا کنم و سبیل را کوتاه کردم گفتم آیا شما در مقام یک مرجع به این آقایان تذکر دادید که تراشیدن ریش حرام است؟! این را رعایت کنند؟! بلند کردن سبیل مکروه است و تراشیدن ریش حرام است ایشان همین طور سر را انداختند پایین و گفتند خیلی متشکرم از تذکرتان و دست ایشان را من بوسیدم و آدام بیرون ایشان درنیامدند بگويد مرتیکه تو جوجه من هم به حساب نمی‌آیی! می‌توانست بگويد ایشان می‌توانست هزار تا حرفی که بقیه می‌زنند و زدند را هم بزند، ولی ایشان گفتند من از تذکر شما تشکر می‌کنم و من دستشان را بوسیدم. که به ایشان بگویم من ناراحت نیستم، ما همه در یک مسیر هستیم، اگر بلند کردن سبیل برای من مکروه است تراشیدن ریش برای این حرام است التفات کردید خدا رحمتشان کند ایشان مرد خوبی بود مرد بزرگی بود.

من همان وقتی که مشهد مشرف بودند و بقیه داشتند می‌گفتند که آقا تشریف آوردند! آقا تشریف آوردند! با مرحوم آقا در ایوان منزل ایشان در احمدآباد نشسته بودیم و صحبت این شد که گاهی از اوقات ابتلاهایی که برای انسان می‌آید این ابتلاها غیراختیاری است و این من قبل الله است و به مصلحت است می‌گفتند که من داشتم همین چندی پیش از پله‌ها می‌آمدم پایین یک مرتبه پایم پیچ خورد و افتادم و پایم شکست و من بستری شدم در منزل قبل از این جریان از من یک درخواستی شده بود نگفتند ایشان چه درخواستی ولی گفتند درخواستی شده بود که تقبل آن برای من بسیار بسیار مشکل بود یعنی محذور شرعی ایشان داشتم در این قضیه. یک وقت قرآن را می‌خواستم بردارم بخوانم تغال زدم به این که چرا پای ما این جور شد و خلاصه چه شده که از کارهایمان افتاده‌ایم از درس و بحث و... یکدفعه دیدم این آیه از قرآن آمد که **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا** ﴿الكهف، ۷۹﴾ گفتم خب الحمدلله که خداوند به این کیفیت رفع اشد بلاء کرده است این بلاء آن ابتلاء دیگر را رفع کرده است اینها را می‌گویند الطاف غیبیه - الطاف غیبیه فقط حلوی زعفرانیه نیست - این

چیزها است این مسائلی که برای انسان پیدا می‌شود و انسان را از ورود در خطرها و مهالک و جهنم نجات می‌دهد از ورود در جهنم و هلاکت نجات می‌دهد این گونه مسائلی که برای انسان پیدا می‌شود.

صحبت در این جا این بود که وقتی که یک شخص می‌رود و یک ماه در یک جا می‌ماند این می‌شود جزو آن افرادی که در آن جا هستند وقتی که جزوی از آن جا شد آن وقت این جا مسئله است که در صورتی که شخص بخواهد مرور کند در مدینه وارد شده است ثم بدا له ان یخرج من غیر طریق ذی الحلیفه آیا در آن جا هم باید به محاذاة بروی؟ روایت این را نمی‌گویند روایت می‌فرماید که مقتضی این است که به مفاد صحیحۀ عبدالله بن سنان که محمدین ثلاثه آن را روایت نموده‌اند درباره کسی که اقام بالمدینه شهرا و هو یرید الحج ثم بدا له ان یخرج من غیر طریق اهل المدینه الذی یاخذونه و حضرت صادق فرمودند: فلیکن احرامه من سیره ستة امیال فیکون حذاء الشجرة من البیداء^۱ در این جا دارد درباره کسی که اقام بالمدینه شهرا مرحوم آقا عین روایت را نقل نکردند در این جا ولیکن عین روایت از این ترجمه فارسی دلالتش بیشتر است.

محمد بن علی بن حسین باسناده از حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اقام^۲ ببینید این آن طوری که در ترجمه هست نشان می‌دهد برای کسی که در مدینه تصور بر این است که یک نفر آمده گفته که من یک ماه در مدینه ماندم و حالا دارم خارج می‌شوم حرف آن است ولی خود روایت را آدم نگاه می‌کند می‌بیند چیز دیگر است؛ یعنی نحوه کلام، ابی عبدالله علیه السلام خود امام صادق این را می‌فرمایند نه این که یکی بیاید سوال کند که من یک ماه در این جا بودم خب بگوییم که الغاء خصوصیت است اگر بگوییم بیست روز خب حضرت می‌گفتند برو ده روز هم ماندی برو خودش گفته من اقام بالمدینه حضرت که نگفتند ولی در این جا دارد که خود حضرت تصریح کردند ما چطور در این جا می‌توانیم الغاء خصوصیت کنیم؟

اصلا امکان ندارد، من اقام کلام امام صادق است من اقام بالمدینه و هو یرید الحج شهرا او نحوه یا مثل تقریبا شهر در تقریبا همین مقدار ثم بدا ان یعود فلذا در این جا این مسئله مطرح است که این روایت که حضرت در این جا می‌فرماید اقام بالمدینه شهرا او نحوه این قطعا دلیل است من تعجب می‌کنم واقعا تعجب می‌کنم چطور این مطلب مغفول عنه شده است خود حضرت دارد می‌فرماید من اقام بالمدینه شهرا او نحوه یا همان اندازه یا یک ماه یا بیست و هشت روز سی و پنج روز یا بیست و پنج روز نه این که بیاید و بلند شود بروی یک روز بماند و بروی، یک ماه یا مثل یک ماه مثل یک ماه چند روز است حالا یا چند روز بیشتر یا چند روز کمتر در حدود پنج روز این طرف و آن طرف، او نحوه مثل چه می‌ماند؟ آقا چند روز مسافرت شما طول

^۱ -۱ وسایل الشیعه، کتاب الحج، ابواب مواقیت باب ۷ حدیث ۳۰۱

^۲ -۱ وسایل الشیعه، همان منبع

می‌کشد می‌گوییم حدود مثلا دو هفته حدود این «أو نحوه» یعنی همین ترجمه این او نحوه در فارسی حدود، حدود دو هفته چه می‌شود یا دوازده روز است یا این که فرض کنید که چند روز است شانزده است هجده روز است اما یک ماه نیست فرض کنید که می‌گوییم حدود دو هفته یعنی من دوماه می‌مانم؟ یا این که حدود دو هفته یعنی پنج روز؟ پنج روز که حدود دو هفته نیست یعنی سیزده روز چهارده روز پانزده شانزده یازده مثلا در همین دو یا سه روزی که در حول و حوش آن نقطه معین در آن نقطه تذکر داده شده است، حالا سوال بنده این است از فقهای عظام فی مجلسنا هذا که وقتی امام تصریح می‌کنند من اقام شهر او نحوه به کدام دلیل ما می‌توانیم در این جا الغاء خصوصیت کنیم؟ چه دلیلی در اینجا وجود دارد؟ گیرم بر این که محاذاة ذوالحلیفه را شما در این جا الغاء خصوصیت کردید و آمدید تسری دادید به سایر مواقیت این را ما یک‌خرده غمض عین می‌کنیم میقات میقات است دیگر تفاوت نمی‌کند چه ذوالحلیفه باشد چه فرض کنید که یلملم باشد چه جای دیگر باشد این که امام در این جا تصریح می‌کند چطور شما باز دوباره در این مورد می‌گویید الغاء خصوصیت همین طور باز دوباره گفتند الغاء خصوصیت نمی‌دانم مرحوم آقا هم گفتند یا نه مثل این که نسبت به اقام شهر یا نسبت به ذوالحلیفه من خیال می‌کنم ذوالحلیفه بوده است.

تلمیذ: به ضمیمه اجماع بر عدم دخالت قیود وارده در این روایت

استاد: «در این روایت» اجماع را که ما گذاشتیم کنار و بعد هم که قیدی که در اینجا آمده است روی چه

حسابی شما این قید را دفع می‌کنید؟

تلمیذ: خود نحوه نمی‌شود در این جا قرینه باشد؟

استاد: اتفاقا عکس است متوجه عرض من نشدید من گفتم اتفاقا نحوه دلیل بر عدم الغاء است اگر صرفا حضرت می‌گفتند که من اقام بالمدينة شهر می‌گفتم حالا مثلا فرض کنید که سبق لسان شده! می‌گوییم دیگر؟! اگر قرار بر این است که زور چپان باشد دیگر یک جوری باید بچپانیم من اقام شهر از باب سبق لسان گفتند شهرها حالا «عشرة ایام» هم بود فرق نمی‌کرد ولی اگر حضرت بعد از این قید این را پیوست کردند به یک نحوه پس معلوم است روی این قضیه نظر دارند این است منظور من.

تلمیذ: خیال می‌کنم برعکس باشد شما شهر را زدید به یک ماه توطن برای اتمام صلاة.

استاد: درست است.

تلمیذ: خب دیگر نحوه با آن نمی‌سازد.

استاد: چرا؟

تلمیذ: نحوه دیگر نمی‌شود.

استاد: نه! منظور این است که از نظر عرفی یک عرف چه مدتی را برای توطن لازم می‌داند؟ حدود یک

ماه را شارع در این جا می آید یک نقطه دقیق و معین تعیین می کند بخاطر رفع اختلاف می گوید چند می گوید یک ماه حالا در این جا همین ملاک در این جا آمده است حضرت می فرمایند کسی که یک ماه یا در حدود یک ماه بماند «هذا یعدّ متواطناً» وقتی که متوطن شد حالا می تواند برود یعنی قید زائد بر این حدود همین الان شما فرض کنید که یک شخصی یک منزلی به شما بدهد بگویند که آقا من چقدر می توانم بمانم؟ یکی دو هفته هم مثلاً صبر کنید در این جا فکر کنید که مثلاً گفته دو هفته اگر سه هفته هم شد عیب ندارد، دو هفته چهار هفته هم شد عیب ندارد حالا اگر بخواهید در ذهن بیاورید خب جای این دارد. ولی اگر این جوری گفت دو هفته یا در این حدود این به شما می رساند که عنایت دارد روی دوهفته این را می رساند چون بعدش دوباره تأکید کرده است به کلامی یا به مفردی که همین را می رساند با یک معنای دیگر این منظور من است اگر نحوه نبود این شک برای ما پیدا می شد که فرمودند یک ماه حالا اگر یک ماه نبود... این که حضرت می فرماید یک ماه یا در حدود این، دیگر ما نمی توانیم در این جا بگوییم الغاء خصوصیت، این جا خود نفس این قید در این جا مورد نظر حضرت است؛ یعنی قیدی که در این جا هست به عنوان حد در حدود یا به عنوان نحوه این در این جا می رساند که امام علیه السلام نسبت به این نفس قید در این جا عنایت داشته باشد وقتی که عنایت داشته اجماع باشد غیراجماع باشد دیگر نمی تواند بردارد اگر اجماع هم در این جا باشد اجماع اصل میقات را برمی دارد می گوید اصل میقات در اینجا لازم نیست چرا بایستی که اجماع فقط بیاید کلامی را که امام علیه السلام تصریح دارد و امام با تأکید آن قید را بیان کرده است و نحوه را هم آورده است را بردارد؟ وقتی که با تأکید بیان کرده است چطور اجماع می تواند این را بردارد؟ این تعارض بین اجماع و نص است. در این صورت اجماع باطل می شود.

تلمیذ: برای اهل مدینه چگونه است؟

استاد: اشکال ندارد خود اهل مدینه می توانند حضرت می فرماید می توانند.

تلمیذ: بالاخره اهل مدینه می توانند از محاذاة احرام ببندند؟

استاد: بله آنها می توانند.

تلمیذ: حالا یک قاعده کلی استنباط کنیم، فرمودید در امکان دیگر که میقات است شهری نیست حالا اگر شهری بعداً بنا شد آیا مردم آن شهر هم می توانند از محاذاة وارد میقات شوند یک قاعده کلی از این استنباط می شود؟

استاد: صحبت در مواقیت است وقتی مواقیت مشخص است ما که نمی توانیم از پیش خودمان میقات درست کنیم.

تلمیذ: نه خب الان این جا تجویز شده است.

استاد: تجویز نشده است مدینه هست ذوالحلیفه هم هست امام می فرماید، تازه خود راوی نمی گوید! می گوید امام می فرماید یک ماه اگر مدینه بودی یا در حدود یک ماه می تواند از محاذاة با میقات باشد در این صورت یعنی اقامه شهرها در خود مدینه که در کنار ذوالحلیفه بوده در اینجا انجام شده است آن وقت شما می گوئید بلند شود برود در شهر.

تلمیذ: نه من منظورم این است که در مواقیت دیگر فرمودید که چون مدینه شهر بوده است و مردم برای زیارت می آمدند و توقف داشتند

استاد: می دانم، آخر اینها این را می گویند، بنده که عرضم این نیست من می گویم خود الغاء ذوالحلیفه و الغاء خصوصیت را بنده قبول ندارم، الغاء خصوصیت دلیل می خواهد، قرینه می خواهد، همین طوری شما نمی توانید بگوئید که شاید نسبت به خود مدینه خصوصیتی در آن جا هست که امام علیه السلام جواز احرام را از محاذاة در این جا بیان می کند از کجا شما این را تسری می دهید به جاهای دیگر؟!

تلمیذ: قرینه بر عدم خصوصیت چه؟

استاد: قرینه بر عدم خصوصیت یعنی اشتغال یقینی تا رفع برائت در صورت تعیین یعنی نفس خود و جوب احرام در این جا شبهه هست آیا ما می توانیم با الغاء خصوصیت جواز احرام را در سایر مواقیت به همین ملاک انجام بدهیم؟ در این جا اشتغال یقینی مانع از اجرای اصل است پس بنابراین این مسائل در این جا جایی ندارد روی این جهت حالا روایت دیگری هم که در این زمینه هست، یکی دو تا روایت هست که اتفاقاً اینها را موافقین نیاوردند و لکن می شود که از آنها یک تلمیحی به این قضیه باشد روی این جهت می توانیم عرض کنیم که مقتضای احتیاط و جوب احرام از مواقیت است.

تلمیذ: ببخشید شهرها او نحوه ناظر به کیفیت حج آن زمان نیست؟ الآن مشخص است که هر کسی که به حج یا عمره می رود؟ چقدر مانده در مدینه یا مثلاً دو نفر با هم دارند وارد مسجد می شوند یکی به مسجد می رود ولی آن شخص می گوید من باید بروم این طرف وضو بگیریم حالا اگر به او بگوئید مگر وضو نداری از آن استفاده نمی شود که فقط وضو شرط است برای نماز ممکن است شخص با غسل هم بتواند نماز بخواند با تیمم هم همین طور، آیا شهرها او نحوه ناظر به این نیست که مردم در آن زمان عرفاً یک ماه می ماندند؟

استاد: نه داریم که در خیلی از موارد اتفاقاً در مدینه کم مانده اند، یک هفته می ماندند، دو روز می ماندند، سه روز می ماندند، این طور نبوده که یک ماه بمانند آن طور که در تاریخ داریم افراد بعد از مدینه عجله داشتند برای حج و بلادشان چون بلاد بعید بوده است و می خواستند که مسافرتشان خیلی طول نکشد و زود برگردند اینها خیلی کم اتفاق می افتاده که یک ماه بمانند معمولاً بین یک هفته تا دو هفته بوده است.

تلمیذ: الان هم همین طوری است؟

استاد: بله.

تلمیذ: ملاک مدینه فعلی که توسعه پیدا کرده است یا در آینده توسعه پیدا می‌کند این در آن لحاظ شده است یعنی همین مدینه را شامل می‌شود؟

استاد: مدینه مدینه است دیگر.

تلمیذ: برای این که اطراف را دربرمی‌گیرد.

استاد: بگیرد.

تلمیذ:؟

استاد: مثلا خیابان‌ها ده فرسخ باشد.

تلمیذ: آنها باید برگردند به محاذاة میقات؟!

استاد: بله دیگر محاذاة با میقات.

تلمیذ: یعنی باید برگردند داخل مدینه؟

استاد: خب بله همان جایی که محاذاة با میقات که دیگر توسعه پیدا نمی‌کند مثل خود ذوالحلیفه .

تلمیذ: بُعد ذوالحلیفه در مقایسه سایر مواقیت، با مکه، چون سایر مواقیت فاصله‌شان تا مکه خیلی کمتر

است این خصوصیت خاصی ایجاد نمی‌کند؟

استاد: نه میقات میقات خاص است از کجا شما یک همچنین استنباطی می‌کنید؟

تلمیذ: بلحاظ هندسی و ریاضی خصوصیت محاذاة ذوالحلیفه با محاذات سایر مواقیت فرق نمی‌کند؟!

استاد: نه ببینید این جهات ظاهری قضیه است ولی حالا بعد ما انشاءالله می‌خوانیم که به هر کدام

از این مواقیت یک عنایت خاصی بوده است حالا یک اراده پروردگار بوده است یک جنبه باطنی داشته است

یک جنبه روحانی داشته است که خصوص آن مکان مورد نظر بوده است و الا خدا می‌توانست وادی دیگری

را میقات قرار بدهد، مکان دیگری قرار بدهد چرا باید دور باشد؟ چه دلیلی دارد؟ آن کسی که می‌تواند یلملم

را میقات اهل شام قرار بدهد برمی‌داشت پنجاه فرسخ نزدیکتر می‌کرد! چه دلیلی دارد بر این که باید این نقطه

خاص برای این افراد معین باشد تا اینکه این همه مسافت را در حال احرام طی کند؟! روی حساب است دیگر،

یک حساب و کتابی در این جا هست.

تلمیذ: من عرضم روی محاذاة است که فقط برای مسجد شجره هست این بعد مسافت دخالتی ندارد با

آن که

استاد: نه محاذاة با میقات در اینجا خیلی مسئله نیست دیگر چون مثلا در این جا داریم همین که شش

میل از مدینه بیاید محاذاة با مسجد شجره واقع می‌شود یعنی آن محاذاة با میقات از نقطه نظر مسافت اگر حالا

مثلا مسجد شجره چهار ميل مثلا فاصله داشته با خود مدینه در آن زمان اين اگر بخواهد فلان راه را برود آن دو ميل هم بخاطر بعد مسافت است اين بایستی که دو خط مثلث را بایستی که طی کند در آن یعنی یک خط. یک سمت، سمت راست برای دور شدن، دوباره خط عمود به سمت خود مکه پس اين طی کردن دو خط اضافه آن همان دو ميلي است که از خود مسجد شجره به اصطلاح قرار می گیرد یعنی محاذاة با آن ذوالحلیفه و مسجد شجره در اين جا واقع می شود دوری آن فقط همين مقدار است یک مقدار دو ميل یک ميل یک ميل و نیم بیشتر نیست مگر محاذاة را شما یک نقطه مقابل نمی دانید که اين به اصطلاح نقطه ای که از آن نقطه می توانید یک دایره به دور کعبه از آن جا تشکیل بدهید چون هر نقطه خودش را اسم یک دایره است ديگر یعنی اين ميقات مدینه ذوالحلیفه خودش را اسم یک دایره است که به همين مسافت بين خودش و بين کعبه به همين شعاع دور می زند و دور کعبه را اين می گردد همين که اين می خواهد بگردد به هر مقدار که می خواهد برود از دو طرف دور می شود طبعاً لذا حضرت در اینجا ذوالحلیفه که خمسة اميال است حضرت می فرماید که یک ميل هم زيادتر بکن تا اين که محاذاة با ميقات واقع شوی.

تلميذ: پس الان ديگر خصوصيت محاذاة ميقات برای مدینه ذوالحلیفه بودن آن است که یک شهر آن جا طرف اقامت داشته باشد يا ساکن مدینه باشد فقط همين؟

استاد: فقط همين فقط برای کسانی که وارد مدینه شدند و یک ماه مانده اند آنها می توانند البته می آييم می گوييم کسانی که دارای عذر هستند و اينها می توانند از ميقات تجاوز کنند تا به ادنی الحل برسند حالا آنها مسائل ذات الاعذار بعد است و آن اين که خوف وقت و عذر و سرما و اينها است ولی نه شخص سالم عادی لايجوز ان يتجاوز للميقات الا محرماً لا ما دونه و لا ما بعده .

تلميذ: یعنی ناسی و ساهی و اينها را دربر نمی گیرد؟

استاد: نه دربر نمی گیرد حتی اگر ناسی و اينها باشد بايد دوباره برگردد.

اللهم صل على محمد و آل محمد